

# نگاهی از درون

سید مسیح هاشمی



## هجرت

خام را جز آتش هجر و فراق  
چون توئی، تو هنوز از تو نرفت

که پزد که وارهاوند از نفاق  
سوختن باید تو را در نار تفت

هنوز آفتاب غروب نکرده است، سوار بر ماشینها شده به طرف مکه می‌رویم. سر راه، در ترمینال، پلیس پاسپورت‌ها را کنترل و اسامی را وارد کامپیوتر می‌کند تا مبادا کسی دوباره به مدینه بازگردد. اینجا هم غلغله است و حاجیان از ملیت‌های مختلف، ساک به دست و بقچه بر سر، برای سوار شدن به ماشینها لحظه شماری می‌کنند. یک ساعتی توقف داریم که غروب می‌شود.

سرانجام راهی میقات می‌شویم، صفوف جماعت کوچک و بزرگ را می‌بینیم که در دو سوی جاده، به نماز مغرب و عشا ایستاده‌اند.

هنوز چند کیلومتری نرفته‌ایم که از اتوبان خارج می‌شویم؛ اینجا مسجد شجره است، مسجد شجره یا ذوالحلیفه در منطقه ابارعلی است؛ جایی که علی -ع- چاههای بسیاری حفر کرد و همه را وقف مستمندان نمود. زائران اینجا با خدا قرار ملاقات دارند!

در اینجا لباسها، که عیوب و ناخالصی‌ها را پوشانده و برای همه، شخصیتی ایجاد کرده

است، فرومی‌ریزد. حتی کفش نیز نباید دوخته شده باشد و نباید پا را بپوشاند. انسانهای سفیدپوش، دسته دسته به مسجد وارد و یا از آن خارج می‌شوند. داخل مسجد دسته‌های سفیدپوش پیرامون یک نفر حلقه زده‌اند و مرتب اعلام آمادگی برای ملاقات با خدا می‌کنند. می‌گویند:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ..»

و جواب می‌شنوند: «لَبَّيْكَ».

آنان که کر بوده‌اند یا کر شده‌اند و یا خود را به کری زده‌اند، این جواب را نمی‌شنوند، همانطور که قبلاً هم بعضی حرفها را نشنیده بودند! اینجا محفل ساده‌ای است، دیوارهایش از زینت و تجمل و اشرافیت بکلی تهی است. فضا ملکوتی است و بدون آن که مصیبتی خوانده شود اشک‌ها روان و حضور احساس می‌گردد.

## احرام

در علم روانشناسی هرگاه بخواهند شخصی، از افکار خارجی بریده شود و به خویشتن توجه کند، همینطور در زندان‌ها وقتی بخواهند مجرم به جرم خود فکر کند تا ابراز ندامت و یا اعتراف نماید، بجای بحث‌های طولانی فلسفی و کلامی و وادار کردن شخص به مطالعه کتب فلسفه یا دعوا و جرّ و بحث، سعی می‌شود که همه ارتباطات خارجی شخص قطع گردد. در حال احرام نیز وضع اینگونه است، دهها کار را نباید انجام داد. کارهای روزمره که همگی ارتباط شخصیتی با دنیای خارج برقرار می‌کنند؛ مثل عطر زدن، شانه کردن، نگاه در آینه، کندن گیاه و یا حتی کندن یک مو از بدن، و ... و بدین ترتیب است که راهی برای گذر به درون باز می‌شود.

بهر حال حرکت در سیاهی شب به سوی مکه آغاز می‌شود. آن هم لبیک گوینان - انفرادی و دسته‌جمعی - هنوز هوا روشن نشده که به مکه می‌رسیم. شهری با ساختمانهای بلند و پر از تجارتخانه و مؤسسه تجاری. روحانی کاروان همه را صف می‌کند که برویم طواف. به سوی مسجدالحرام روانه می‌شویم. بنای عظیمی که از سنگ و بتون در اطراف کعبه بنا شده است و در اطراف آن بازارهای مختلف و مغازه‌های اغذیه فروشی و بوق گوش

خراش ماشینها و تونل. از فراز مردمی که سعی بین صفا و مروه می‌کنند، رد می‌شویم و در یک لحظه به کعبه می‌نگریم. این همان است که میلیون‌ها مسلمان در سراسر جهان روزانه از هزاران کیلومتر فاصله، رو به سوی آن می‌ایستند و نیایش می‌کنند؟ این که چیزی جز تکه‌های سنگ سیاه نیست!

در اطراف کعبه انبوهی از خلق سفید پوش را می‌بینی که همچون پروانه‌ها در چرخش‌اند. در گوشه‌ای حجرالاسود و در این سوتر غرفه‌ای کوچک؛ مقام ابراهیم. اما انگار کعبه از یک سو درازتر است. آنجا حجر اسماعیل است. مکان زندگی اسماعیل و مادرش و اینک مدفن آنها. درنگ جایز نیست، باید دست از زیر پارچه بیرون آورید و با خدا بیعت کنید و به سیل جمعیت بپیوندید.

### بیعت

جاهلان تعظیم مسجد می‌کنند	در جفای اهل دین جد می‌کنند
آن مجاز است این حقیقت ای خران	نیست مسجد جز درون سروران
کعبه مردان نه از آب و گل است	طالب دل شوکه بیت‌الله دل است

اکنون در آستانه طوافی. اول با خدا دست بده؛ یعنی بیعت کن. حجرالاسود سمبل دست خدا در زمین است. وقتی دست دادی از بیعت‌های پیشین؛ بیعت با زراندوزان و زورمندان و تفکرات شیطانی شرقی و غربی و ... آزاد می‌شوی. در میقات بدن خود را آزاد کردی، اکنون رشته‌های تفکر خود را آزاد کن.

با حجرالاسود تماس برقرار کن و اگر به دلیل ازدحام تماس ممکن نشد، اشاره هم کافی است.

امروزه عده‌ای برای استلام حجر، مرتکب معصیت می‌شوند و احیاناً خود را در معرض هلاکت نیز می‌اندازند. آنان نمی‌دانند که امام صادق -ع- همه را از این امر بازداشته است.

### طواف

بعد از بیعت نوبت طواف است. طواف حرکتی است فراگیر، که همه کائنات را فرا گرفته است. هستی و خلق و نشأت در گرو طواف است. از کوچکترین ذرات جهان تا بزرگترین کرات

عالم، همه حرکتی طواف گونه دارند.

از کدام طرف بچرخیم؟ قلب خود را به قلب عالم هستی نزدیک کن. مقام و جایگاه خود را بازیاب، اینک دست خدا را احساس می‌کنی که بر پشت تو است و می‌گوید مخلوقم، اهل بیتم، اینجا خانه من، خانه تو است.

در طواف و سعی، دو جنبه بارز است؛ یکی اتصال به آفرینش و کائنات و حرکت در جهت و مسیری که تمامی ذرات عالم سیورورت می‌یابند؛ یعنی یافتن هویت در این کهکشانی عظیم و این خلقت بی‌منتها و اتصال به خالق هستی و خروج از هیچی و پوچی. و نیز یافتن هویت فرهنگی و تاریخی.

اینجا نخستین نقطه از دریا است که به خشکی تبدیل شد. نخستین انسانی که برگرد آن طواف کرد آدم بود و نخستین سنگی که آدم کنارش پا نهاد و بر آن بوسه زد؛ حجرالاسود بود. خانه‌ای که معمارش ابراهیم -ع- بود و هنگام ساختن آن، روی سنگی که اکنون در غرفه است، پا می‌نهد. همه انبیا؛ از هود و صالح و شعیب و موسی و عیسی و ... آن را طواف کرده‌اند و عده کثیری از آنان در کنارش دفن شده‌اند.

پیامبر خدا -ص- مشرکین را از اطراف کعبه می‌راند و حج ابراهیم را احیا می‌کند و در روز عید قربان برائت از مشرکین را اجرا می‌نماید و ... بالاخره در آخرالزمان ظهور قائم -علیه‌السلام- از کنار آن خواهد بود.

به این ترتیب تو همان اعمالی را انجام می‌دهی که از ابتدای خلقت، همه صالحان و پاکان و موحدان انجام داده‌اند. با یافتن این هویت فرهنگی - تاریخی، از بند هویت‌های کاذبی که مستکبران و زرمندان - بنا بر مقتضیات قومی و قبیله‌ای و اقتصادی و فرهنگی - ساخته‌اند آزاد می‌شوی و در مسیر هستی و آفرینش و در مسیر تاریخی و هویت فرهنگی صالحان و موحدان قرار می‌گیری و خویشتن فراموش شده را باز می‌یابی.

طواف عبادتی است که با جسم و با حرکت انجام می‌گردد، نه همچون ریاضت کشان و عابدان صومعه در محراب‌های خنک و خلوت. نسیم و عطر الهی را در دل گرمای سخت و حرکت بدن در میان انبوهی از مردم - اعم از زن و مرد - در حالی که عرق سیاهان به تنت می‌مالد و لگد کوبت می‌کنند و گهگاه تنه می‌زنند، احساس می‌کنی. گویی که خدا این بار عبادت تو را در این سرزمین و میان این مردم و این شرایط عجیب طلب کرده است.



## سعی

یک دسته گل کو؟ اگر آن باغ بدیدیت یک گوهر جان کو، اگر از بحر خداید

مقام ابراهیم در شمال کعبه به فاصله حدود ۱۳ متر از آن قرار دارد و عبارت از سنگی است که حضرت ابراهیم به هنگام نماز یا ساختن کعبه، روی آن می‌ایستاده است. و تو با قرار دادن مقام ابراهیم در میان خود و کعبه، بواقع عهد می‌بندی که ابراهیم‌وار از نمازگزاران باشی و بدین ترتیب بر هویت تاریخی خود تأکید می‌کنی. پس از آن سعی می‌کنی. می‌گویند محل سعی فیما بین دو کوه صفا و مروه است.

بر روی این مسیر و صخره‌ها سالنی دو طبقه ساخته‌اند که تماماً از سنگ و بتون است و از یکطرف درهای متعددی به سمت بازار ابوسفیان از آن باز می‌شود، طرف دیگر آن هم متصل به مسجدالحرام است. وقتی در مسیر، از صفا به مروه یا بالعکس حرکت می‌کنی، در قسمتی از مسیر که با مهتابی‌های سبز مشخص است و کعبه هم در این قسمت دیده می‌شود، باید به شکل هروله؛ یعنی شبیه دویدن شتر حرکت کنی. در صفا از ورای ستون‌ها می‌شود کعبه را مشاهده کرد. صفا اصولاً بلندتر است و شاید ارتفاع آن به ۱۵ تا ۲۰ متر برسد. بعضی‌ها می‌روند ساعتی در بالاترین نقطه آن می‌نشینند و دعا یا قرآن می‌خوانند.

سعی یادآور تلاش هاجر برای کسب آب است. اکنون تو که هویت خویش را در عالم خلقت یافته‌ای و مسیر تاریخی خویش را، که مسیر ابراهیمیان است، پیدا کرده‌ای، به دنیا برگرد و سعی کن، اما نه سعی دنیاپرستان، بلکه سعی موحدان، سعی هاجرگونه.

هاجر که با آگاهی و توکل و متعبدانه زندگی در این صحرای خشک را پذیرفته بود، در جستجوی آب به آسمان ننگریست. برخاست و «سعی» کرد.

در سعی، با هروله غرور شکسته می‌شود و گناهان می‌ریزد و بنابر قول امام صادق -ع- ستمگران و سرکشان ذلیل و خوار می‌شوند.

## تقصیر

اکنون که تو آزاد شده بیت عتیق گشتی، نحوه حرکت و برخورد خود را در زندگی مادی تمرین کردی، آب رحمت الهی را در جوی سعی یافتی و کویر تشنه روح را سیراب نمودی و از تنهایی بدر آمدی و در دریای رحمت زمزم شناور گشتی، از سنگستان مروه بیرون آیی، اثری از حضور خود در این نمایش بشری بجای گذار (تقصیر کن) و به زندگی بازگرد.

## عرفات

روز هشتم ذی‌حجه است که هنگامهٔ رحیل می‌رسد. باز هم باید داخل احرام شد و حرکت کرد، گویی که حرکت نیز از ارکان حج است. نیازی نیست که به میقات‌ها بروی، زیرا که در حَرَمی. هر کجا که هستی باز لباسها را بریز و آن دو پارچه را بر خود ببند و آماده حرکت شو. اکنون زمان حج تمتع است.

ساعت دو بعد از ظهر است و خورشید می‌تابد. پزشکان و پرستاران و پرسنل درمانی باید زودتر از همه کاروان‌ها به عرفات بروند؛ زیرا شب هنگام که حجاج از راه می‌رسند باید همه چیز آماده باشد. اتوبوس‌ها سقف ندارد. به سرعت سوار می‌شویم و در زیر آفتاب سوزان، لیبیک گویان، بسوی دور دست‌ها، دورترین نقطه حرم که در بیست کیلومتری ما قرار دارد، به راه می‌افتیم. از کناره تپه‌ای رفیع که کاخ ملک فهد در بالای آن است می‌گذریم. سرزمین عرفات، مشعر و منا چیزی جز بیابان نیستند و هیچ مرز طبیعی و جغرافیایی آنها را از یکدیگر جدا نمی‌کند. این کوههای کوچک که از دوران اول زمین‌شناسی بر جای مانده‌اند، گویی تکه سنگ‌های سیاه و زشتی هستند که بر روی هم ریخته شده‌اند، و رملهایی در بیابانهای دره مانند وجود دارد که حتی به خار هم اجازهٔ رستن نمی‌دهد، تنها گهگاه چیزهای شبیه به درخت، اما خشک و بدون برگ بر فراز این کوهها دیده می‌شود. عجیب می‌نماید که خداوند، خداوندی که آفرینندهٔ یاقوت و مروارید و جنگل‌های سرسبز و رودهای خروشان و آبشارهای زیباست، این سرزمین خشک و زشت را برای شکوهمندترین و زیباترین عبادت بشری انتخاب کرده است. در این بیابانها که هیچ ندارد و تو نیز هیچ نداری بجز تکه‌ای پارچه بر بدن و مختصری خرده‌ریز. چیزی نیست که توجه تو را به خود جلب کند، و تو نیز انگیزه‌ای بجز عبادت و حضور برای اطاعت امر خدا در این گرمای سخت و بیابان خشک نداری، و بعد تفکر و برگشت به خویش و بریدن از دنیا، دنیایی که اصلاً در اطراف تو وجود ندارد، گرچه موقتی است.

عرفات امروزه با سالهای قبل تفاوت زیادی نموده است. خیابان‌کشی، وجود نورافکن‌های زرد، درختکاری، ساخت توالتها و لوله‌کشی از اقداماتی است که چهرهٔ عرفات را عوض کرده است. گرچه انجام چنین کارهایی موجب رفاه نسبی حجاج می‌گردد و ضروری به نظر می‌رسد ولی می‌شد این اقدامات را بشکلی انجام داد که چهرهٔ بیابان و طبیعت



- حتی الامکان - حفظ گردد.

کوه جبل‌الرحمه که در مقابل ماست، سابقه تاریخی دارد و گویند که محل هبوط آدم و حواست.

حسین - ع - که حج را رها کرد و به سوی شهادت شتافت، در سر راه خود برفراز این کوه دعای زیبایی عرفه را خواند.

پیامبر نیز در آخرین حج خود - حج وداع - بر آن ایستاد و مسائل فرهنگی، سیاسی و عبادی را برای مردم تشریح کرد.

ظهر روز نهم ذیحجه است. با اذان ظهر نیت وقوف می‌کنیم. وقوف، سکون و ماندن نیست بلکه توقف کوتاه و موقتی است. از حال تا غروب باید در عرفات باشی. واجب، ماندن است ولو آنکه بیشتر آن را هم در خواب باشی!

اما هیچکس نمی‌خواهد و در حالی که خورشید به شدت می‌تابد و عرق از بدن می‌ریزد، همه در حال عبادتند. اهل تسنن دعای مخصوص روز عرفه را و شیعیان دعای امام حسین - ع - و یا امام سجاد - ع - را می‌خوانند. جانبازان که در همسایگی ما هستند بلندگو گذاشته و با تضرع و زاری دعا می‌خوانند. دعا در پایان به یاد حسین منتهی می‌شود و شدت گرما و فضای عاطفی، کربلا را تداعی می‌کند.

غروب نزدیک می‌شود و ندا می‌دهند که آماده حرکت باشید. مشعر در پیش است. آنها که عارف شدند و شناختند، بایستی به وادی شعور قدم نهند.

تغییر آب و هوا و ... موجب شده است که تعداد بیماران رو به ازدیاد نهد. این‌ها اکثراً دچار امراض تنفسی و لارنژیت هستند. بعضی هم که پیر و ناتوانند و طاقت گرما را ندارند. به هر حال بستریشان می‌کنیم.

هنوز هوا تاریک و روشن است که فریاد اذان بلند می‌شود. ناگهان عرفات در سکوت می‌رود و بیش از یک میلیون انسان به نماز می‌ایستند، غالباً در جماعت‌های کوچک.

روحانی کاروان پزشکی اعلام می‌کند: به علت سابقه راه‌بندان‌های طولانی، پیاده خواهد رفت، ما نیز متابعت می‌کنیم و به صورت کاروان بزرگی، همچون ذره‌ای از این اقیانوس انسانها به راه می‌افتیم. یک جفت دمپایی، دو تکه پارچه بر تن و کوله پشتی مختصری، تمام دار و ندار ما را در این هجرت تشکیل می‌دهد، به زحمت از میان اتوبوسها و ماشینهایی که در

کنار هم توقف کرده و مشغول سوار کردن هستند رد می‌شویم و همراه با هزاران انسان دیگر به سمت مشعرالحرام می‌رویم.

## مشعر

... راه رفتن ادامه دارد. نیازی به پرسش برای یافتن مسیر نیست. کافی است همچون جویباری که در جستجوی دریاست، تن را به «قضا» بسپاری ...

در کناره راهی که عرفات را به مشعر متصل می‌کند، حرکت می‌کنیم. در کناره جاده کهنسالان یا کسانی که بار زیادی دارند منتظر توقف ماشینی هستند که بر آن سوار شوند. اینها اکثراً کسانی هستند که از آفریقا، یمن، اتیوپی، هند و پاکستان با اتوبوس و کشتی و در مشقت فراوان خود را به مکه رسانده‌اند و چون پولی در بساط ندارند، اثاث زندگی خود را به دوش می‌کشند. بهر جا که می‌رسند، بساط خود را پهن می‌کنند و چون به حرکت در می‌آیند، اثاث را نیز با خود می‌برند. تنها سایه و یا تاریکی شب برای اقامت آنان کفایت می‌کند.

با اشاره مأمورین، از اتوبان به سوی بیابان سرازیر می‌شویم. در دوردست نه چندان دور، سیل عظیمی از انسانها طی مسیر می‌کنند. این «طریق المشاة» است. اتوبانی بسیار عریض شاید صد متر، که مخصوص پیاده‌ها ساخته شده. چراغهای خیابانی طرفین، و نور ماه و چشمان ما که اینک به تاریکی عادت کرده جزئیات را بخوبی به تصویر می‌کشند. اینک صدها هزار انسان، آرام همچون رودی عظیم به سوی مشعر گام بر می‌دارند. برخی زنان آفریقایی کودکان خردسال را به پشت بسته‌اند، عده‌ای تمام اثاث خود را در یک لگن بر سر نهاده‌اند، و پیرمردهای هندی با هیكلی تکیده و استخوانی، در خود فرو رفته و آرام ذکر می‌گویند. جوانکی که یک پایش کوتاه بود چوبی در دست داشت و لنگان و پر مشقت راه می‌رفت. با خویش می‌گویم: چگونه این راه دراز را می‌پیماید! و جوانی آفریقایی، مادر پیر و تکیده خود را بر پشت گرفته و عرق‌ریزان و خندان همراه ما می‌آمد، این جماعت عظیم اکثراً مالی نداشته‌اند تا ماشینی کرایه کنند و سعی می‌کنند که در حداقل قیمت، حج کنند. سعی‌شان مشکور و حج‌شان مبرور.

اسلام که دین عزت و سلامت است، چرا باید پیروانش در ضعف بمانند؟! و چرا سیاستهای تحمیلی اجازه ندهد انسانهایی که برای حج می‌آیند، به تبادل افکار و چاره‌جویی





برای رفع معضلات کشورهای اسلامی و برداشت صحیح از تعالیم اسلامی نمایند. حداکثر کوشش انجام می‌شود تا مناسک بصورت اعمالی تکراری، بدون شناخت، بدون شعور و در نتیجه خالی از عشق انجام شود و حاجیان را با دستهای خالی از معرفت و پر از کالا روانه خانه‌ها سازند!

جمعیت تسبیح گوی، آرام آرام راه را طی می‌کنند. چراغهای مشعر پیداست و چیزی تا مقصد نمانده است. برای شناختن، چشمان بینا و فضایی روشن و جستجوگر - وقوف در روز - نیاز است، اما برای شعور که باید بر اساس معرفت و شناخت باشد، نیازی به روز نیست. در شب نیز وقوف ممکن است. و اینک زمان تسلیح است برای تصلیح ...

## منا

... هنوز صبح نشده و اذان نگفته‌اند. همسفران صدایم می‌زنند، بسیاری از مردم هنوز خوابند بعضی دیگر مشغول دعا یا نماز، کم‌کم آماده می‌شویم ...  
ای روح بیقرار که برای دیدن هیچ و به دعوت خدایت به سرزمینی بی‌هیچ آمده‌ای آیا در این وقوف کاسه شعورت را در زیر بارش وحی گرفتی؟  
آیا باگم کردن خویش در مردم و حرکت با عامه، خود را در زیر پای خداوند افکندی؟  
آیا در این مشعر - که اسم مفرد است - همانگونه که او خواسته بود به حکمت واحد دست یافتی؟

به سوی سرزمین منا حرکت می‌کنیم. در تنگه فشرده، که عرض آن کمتر از ۵۰۰ متر است و بر روی آن سوله زده‌اند که گذرگاه را به کمتر از ۱۰۰ متر رسانده است، می‌ایستیم تا آفتاب طلوع کند و همراه با خورشید به سرزمین عشق پا نهیم. فشار جمعیت شدید است، همه عرق کرده‌اند. و سرانجام خورشید طلوع می‌کند و حرکت به منا و وقوف در آن آغاز می‌گردد. از دور در آسمان منا بالن عظیمی بشکل پرچم ایران دیده می‌شود. و این کار خوب موجب می‌گردد که گمشدگان براحتهی خود را به منطقه ایرانی‌ها برسانند. منا هم مانند عرفات خیابان‌کشی و دارای آب و برق شده است. تعدادی ساختمان کوچک در آن ساخته‌اند و مؤسسات دولتی نیز ساختمان‌های بزرگ به‌پا کرده‌اند. ارتش هم یک بیمارستان موقتی در مدخل منا ساخته است.

بعثه مقام معظم رهبری در حاشیه خیابان اصلی قرار دارد. چادرها را مرتب و منظم برپا کرده‌اند. در طول مسیر در چندین نقطه تابلوهایی نصب شده که محل دقیق کاروان‌های ایرانی را مشخص کرده ولی عملاً درک آن برای اکثر حاجیان، که از عامه مردم‌اند و گاه سواد کافی هم ندارند، مشکل است ولی به هر حال کار مفیدی است.

بیمارستان را در محوطه‌ای باز با تعدادی چادر راه‌اندازی کرده‌اند. بخش‌های اورژانس، داخلی، داروخانه و درمانگاه را هر یک در داخل چادر بزرگی ایجاد کرده‌اند. چادرهای درمانی همه کولر آبی دارند، اما چادر استراحت بزرگی که برای همه پرسنل برپا کرده‌اند فقط چند پنکه دارد و در ساعت تابش خورشید، بیشتر به کوره شبیه می‌شود.

خسته و کوفته صبحانه را می‌خوریم تا برای مرحله بعدی که رمی جمرات و قربانی است آماده شویم، امروز دهم ذیحجه است. فردا و پس فردا را باید در منا «وقوف» کنیم. آماده می‌شویم تا به آخرین جمره سنگ بزیم و فردا و پس فردا هر سه جمره را سنگباران کنیم.

### رمی جمرات

همه سنگ در دست روانند. از محلی که هستیم به طرف جمره می‌رویم جمره در انتهای خیابانها و نزدیک مکه است. تپه‌ای که کاخ هم برفراز آن است در پیش روی ماست. صدای کرکننده بوق ماشین‌ها و قیل و قال مردمی با زبانهای مختلف که با شتاب در پی رسیدن به چادرهای خود و یا رفتن برای جمرات و یا برگشتن از آن هستند، منظره غریبی را ایجاد کرده است. از بالای پل به اطراف می‌نگرم، انبوه چادرهایی که همچون اهرام کوچکی، سفید، تا دوردستها نصب شده است و راهروهای کوچکی در بین این‌ها تعبیه کرده‌اند، ذهن را نوازش می‌دهد. از پل به طرف سمت راست می‌پیچم. خیابان باریک‌تر می‌شود. مضافاً آن که دو سه ردیف ماشین هم این وسط گیر کرده‌اند و بیش از یکی دو متر راه برای انبوه آدمیان نگذاشته‌اند. هرچه جلوتر می‌رویم فشار و ازدحام مردم بیشتر می‌شود. گرمی هوا و نبودن اکسیژن وضعیت نامناسبی را ایجاد کرده است. زن‌ها در وضعیت بدتری هستند. به هر جان‌کندنی بود خود را به جمرات رساندم؛ ستونهایی که سمبل شیطان است. این‌ها چیزی جز یک ستون سنگی نیستند. ستون اول را جمره اولی و بعدی را وسطی و سومی را عقبی می‌گویند، برای استفاده بیشتر یک پل هوایی درست کرده‌اند که می‌شود از طبقه دوم؛ یعنی از روی پل

هم جمرات را سنگ زد.

تاریخ باز هم تکرار می‌شود. ابراهیم در معرض عظیم‌ترین امتحان الهی قرار گرفته بود و از او خواسته شد که اکنون فرزند خویش را قربانی کند، هنگامی که فرزند را به قربانگاه می‌برد سه مرتبه در معرض وسوسهٔ شیطان قرار گرفت و هر بار برای رهایی از آن هفت سنگ نثارش کرد.

آری از شناخت به شعور رسیدیم و در تاریکی، افزار نبرد با شیاطین فراهم کردیم، در سرزمین عشق با شیاطین به نبرد برخاستیم. مقدمات این سفر بسیار عظیم است و بی‌مقدمه سنگ زدن، شاید خود حرکتی شیطانی باشد و چه می‌گوییم، چه بسا که خود از اصحاب او باشیم و هنگام رمی ندا برسد که تو دیگر چرا؟!

محل جمرات بسیار شلوغ است، بویژه آن که مأمورین نیز سازماندهی کافی برای مسیرهای ورودی و خروجی نکرده‌اند و رفت و آمدها کنترل شده نیست. زباله‌های مختلف بسیاری هم زیر دست و پا ریخته است.

رمی جمرات از عبادات است و باید با حضور قلب و توأم با دعا و نیایش باشد. در هر حال در میان ازدحام جمعیت با مشقت زیاد رمی را انجام می‌دهیم. البته امروز که روز دهم و عید قربان است فقط به سومین جمره سنگ زدیم و فردا و پس فردا هر سه جمره را سنگ باران خواهیم کرد.

در بازگشت شاهد مناظر عجیبی هستیم. اهل تسنن که تراشیدن سر را پیش از قربانی جایز می‌دانند، اکنون در کنارهٔ پل و در اطراف محل جمرات مشغول سر تراشی هستند. باد موهای سر را پراکنده می‌کند و منظرهٔ غریبی را می‌سازد. خلاصه وضع بهداشت بسیار بد است. به هر جان‌کنندی بود خود را از شر شیطان رهانیدیم و پشت به جمرات و تپه الماس‌نشان، به سمت بیمارستان بازگشتیم. از همراهان کسی نمانده بود، همه در غرقاب خلق از یکدیگر وا افتاده بودند باز هم گرفتار گرداب انسانی و فشارهای شدید شدیم. چند زائر پاکستانی که گویی فرشتهٔ نجات بودند، یک تکه حلبی بزرگ را کردند و دست من و بقیه را گرفته، بالا کشیدند و به جادهٔ دیگری انداختند که اگر اینان نمی‌رسیدند، معلوم نبود چه حالی پیدا می‌کردم! و پس از ۲۵ کیلومتر راه پیمایی و بیخوابی شبانه، اکنون این من بودم که پاهایم را بدنبال خود می‌کشیدم و راهی برای رها کردن خود می‌جستم.

## قربانی

ابراهیم -ع- که از امتحان عظیم الهی (آتش نمرود و سالها سختی و رنج در راه آرمان یکتاپرستی) سربلند بیرون آمده است، اکنون به امتحان بزرگتری فرا خوانده شده است. ابراهیم! در راه خدا و بسط یکتاپرستی و زدودن جهل و شرک، از خویشتن گذشتی و خدایت آتش را گلستان کرد. اما این بار با تو کاری نیست، زیرا از خویشتن می‌گذری، اما آیا از فرزند خویش نیز می‌گذری؟ چه می‌شنوم؟ آیا بخاطر خدایت حاضری از فرزند خویش بگذری؟ ای کسی که مردانه چکمه‌ها را پوشیدی و به نبرد دشمن شتافتی، آیا می‌توانی دست فرزند خویش را بگیری و در سنگر خطوط اول نبرد بنشانی؟ ابراهیم که در عمر دراز خویش با چنین امتحانی برخورد نکرده، درنگ می‌کند، شیاطین وسوسه می‌کنند و نفس اماره سرزنش. توجیه و تأویل‌های مادی و غیر مادی هجوم می‌آورند. عجب! قتل فرزند، آنهم به دست پدر! و بالاخره پیامبر خدا در این کشاکش عظیم بر شیطان غلبه می‌کند و فرزند را برای ذبح فرا می‌خواند. فرزند استقبال می‌کند و ... اما کارد نمی‌برد. ابراهیم که به عشق معبود، وجودش را از مادیت تهی کرده است با خشم کارد را بر سنگ می‌کوبد و شگفت است که سنگ شکسته دو قسمت می‌شود. ابراهیم فریاد می‌زند: که ای کارد آیا گلوی فرزند من از این سنگ سخت‌تر است؟

و قدیناهُ بذبح عظیم.

عظمت ذبح نه به بزرگی شاخ‌ها و سنگینی بدن و بزرگی آن است که عظمت در ایمان خالصانه پدر و تسلیم عاشقانه فرزند می‌باشد. با خود گفتم: ای حاجی که جایگاه خویش را در خلقت یافتی و به هویت تاریخی خویش بازگشتی، از شناخت به شعور رسیدی و در سرزمین عشق، به نبرد با شیاطین برخاستی و اینک در هاله‌ای از تقدس به مرز آن رسیده‌ای که توان ذبح فرزند خویش را یافته‌ای، اسماعیل و فرزند تو کیست؟ عزیزترین یافته تو، که بیشترین دلبستگی را بدان داری، که می‌تواند ایمان تو را درهم ریزد و قلب تو را از تپش اندازد و تو اکنون می‌خواهی آن را ذبح کنی چیست؟ پول، فرزند، کار، طبابت، مقام ... ؟ سرانجام نیت کردم و وجه قربانی را پرداختم.

سرها را که تراشیدیم از احرام خارج شدیم. شاید تحولی شده باشد و شاید هم فقط

رنج سفر را برده باشیم!



### مراسم برائت در منا

بعد از کشتار سال ۶۶ در اطراف پل حجون و خیابانهای اطراف، که عده زیادی از زائران خانه خدا به شهادت رسیدند، مشکلات فراوانی برای انجام مراسم برائت به وجود آمده است.

امسال نیز معلوم بود که فشارها بیشتر می‌شود. از مدتی قبل فشارهای سیاسی زیادتر شده بود و از حدود ۳ ماه قبل از موسم حج، آمریکا و متحدین از صدور برخی انواع کامپیوترها و ادوات الکترونیک شدیداً جلوگیری کرده بودند و ۲ هفته قبل از مراسم حج، رئیس جمهور آمریکا گفته بود که باید فشار بر ایران را افزایش دهیم. چهار روز قبل از مراسم برائت (که همه ساله روز ششم ذیحجه برگزار می‌شود) نیز قرار بود سمینار پزشکی برگزار شود که چون برگزار کننده آن ایران بود، حاکم مکه اعلام کرد که ملک فهد دستور عدم برگزاری برائت را صادر کرده است. ظهر روز پنجم بود که دکتر لسان پزشکی را، سرخ و گرم‌زده دیدم، از حالش پرسیدم، گفت: با آمبولانس عازم بعثه بوده که بدلیل محاصره با نفر و نفربر، دو سه ساعتی سرگردان و بعد برگشته است.

روز ششم هم بسیاری از ایرانی‌ها برای شرکت در مراسم برائت از مشرکین و دشمنان اسلام به طرف بعثه رفته بودند ولی بدلیل ممانعت و محاصره شدید ساختمان و اطراف بعثه، برگشته بودند.

دولت سعودی از سویی بنا به ماهیت عقیدتی خود با مذهب جعفری، میانه خوبی ندارد و افراطیون مذهبی سعودی دروغهایی مثل تحریف قرآن، کافر شمردن اهل سنت و متهم کردن جبرئیل به خیانت! و ... را به شیعه نسبت می‌دهند و از سوی دیگر گرفتار فشارهای سیاسی آمریکا شده و بناچار فشار را بر کرده ایرانی‌ها گذارده‌اند. به نظر می‌رسد دو عامل ذکر شده، آنان را به سویی که نمی‌خواهند کشانده است. بطوری که از بروز هر گونه حرکت مذهبی یا سیاسی جلوگیری می‌کنند. در مسجدالحرام و مسجدالنبی تنها مراسمی که برگزار می‌شود نماز جماعت و تلاوت قرآن و مسائل فقهی است.

در چند جای مسجدالنبی و مسجدالحرام صندلیهای بزرگی قرار داده‌اند و روی آنها نوشته‌اند «شوون التدریس» که بعد از نماز مغرب گاهی یک نفر بالای آن رفته و مسائل فقهی مثل وضو، نماز و حج را بیان می‌کند. اینان تجمع و حتی صلوات به صدای بلند را ناپسند

می‌دانند و در مورد مراسم براءت از مشرکین نیز شدیداً معترض و آن را حرام! می‌شمرند، اما چرا و به چه دلیل؟ روشن نیست. در حالی که خودشان را پیرو سنت! می‌دانند. طبق روایات بسیار، که در کتابهای اهل سنت هم مفصل نقل شده، پیامبر - ص - در حجة الوداع؛ یعنی آخرین حج خود، بیانیه‌ای را به صورت خطبه، در پنج نوبت با جمع کردن مردم بیان کرده است. این خطبه را روز هشتم در مسجدالحرام، روز نهم در عرفات، دو بار؛ صبح و عصر، و در روزهای یازدهم و دوازدهم در منا تکرار کرده است. گفته‌اند بر اثر کثرت جمعیت، علی بن ابیطالب - ع - در وسط جمعیت ایستاده و سخنان پیامبر را تکرار می‌کرده است.

مضمون این خطبه که بسیار جالب هم هست، دربارهٔ مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، الغای امتیازات نژادی، سفارش نیکی کردن به بردگان، مسائل حقوقی و زناشویی و غیره بوده است. حال چگونه تجمع و براءت از مشرکان حرام شده است، چیزی است که همه می‌دانند!

### و سرانجام

موسم حج به اتمام می‌رسد. دوره پایان می‌یابد، اما کدامین محصل، کدامین رتبه را آورده است؟ هر کسی خود می‌داند و خدایش و آیا آنها که در این کلاس ناموفق بوده‌اند شرکت دوباره برای‌شان ممکن است؟!